



خاتون جان فرہادی



مجموعہ می تاریخ عہد اعلیٰ مخصوص نوجوانان - شماره ۹

کردآوری: م. ف.

۱۷۷ بیع

حضرت عبدالهءاء مى فرمابند:

«عالم نساء در اين دوره از فوضات

جمال ابى در جوش و خروش است

واز صهءاء الطاف، مست و مدبهوش»

(پيام ملكوت؛ ص ۲۲۶)

فهرست

۲	فهرست.....
۳	فهرست تصاویر.....
۵	همسر محمدهادی فرهادی.....
۸	آرزوی خدمت.....
۱۲	نجات طاهره از زندان.....
۱۵	شهادت پدر.....
۱۶	جام بلا.....
۱۹	حُسن خاتمه.....
۲۲	لوح البهاء.....
۲۴	فهرست منابع.....

فهرست تصاویر

- تصویر ۱- قزوین در زمان قاجار..... ۷
- تصویر ۲- نقاشی کجاوه‌های ایرانی که طاهره با آن وارد ایران شد..... ۸
- تصویر ۳- خانه‌ای در قزوین، محل اقامت طاهره..... ۹
- تصویر ۴- نمونه‌ی دستخط جناب طاهره..... ۱۴
- تصویر ۵- حمام قجر در قزوین..... ۱۸
- تصویر ۶- بدشت..... ۱۹

همسر محمد‌های فرهادی

خاتون‌جان خانم فرهادی، دختر حاجی اسدالله فرهادی، تاجری دین‌دار در قزوین بود. خانواده‌ی فرهادی، در قزوین، به تقوی و پرهیزکاری و اخلاق خوب مشهور و از لحاظ تجارت و ثروت از همه بالاتر بودند. این خانواده از پیروان شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی بودند. زمانی که ندای امر حضرت اعلی را شنیدند؛ آن را با دل‌وجان پذیرفتند و ایمان آوردند. زمانی که خاتون‌جان به سن بلوغ رسید؛ با میرزا محمد‌های فرهادی، پسر عمویش، ازدواج کرد و خواهرش هم با یکی از برادران محمد‌های ازدواج کرد.

زمانی که مأموران دولت، حضرت باب را به تبریز می‌بردند؛ بابی‌های قزوین امیدوار بودند حضرت باب را به قزوین بیاورند. خاتون‌جان یک دست لباس، از کلاه زیر عمامه تا جوراب، را به دست خودش بافته بود؛ به نیت اینکه به حضور مبارک حضرت باب تقدیم کند؛ اما مأموران، حضرت باب را وارد قزوین نکردند.

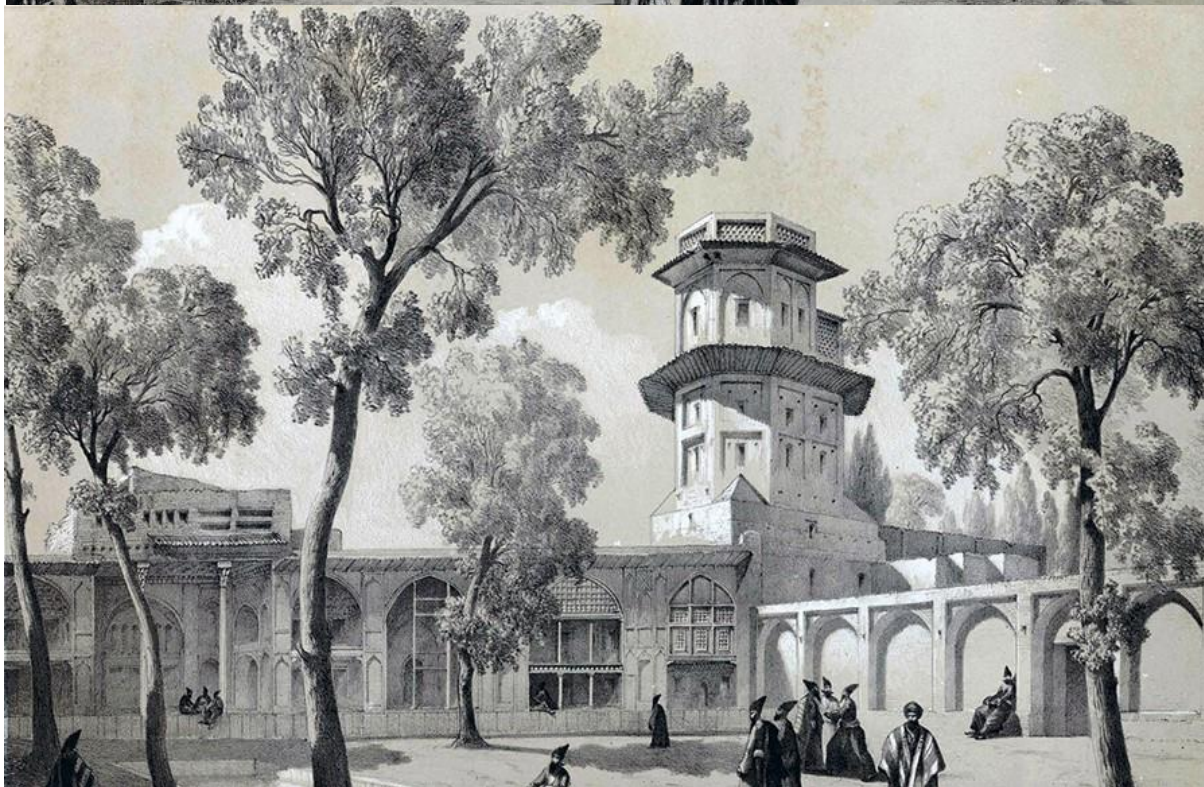
چند نفر از بایبان قزوین از جمله محمد‌های فرهادی در میانج^۱ به حضور حضرت باب رسیدند. محمد‌های، هدیه‌ی خاتون‌جان را به حضرت باب داد. حضرت باب، هدیه‌ی خاتون‌جان را قبول فرمودند و در عوض آن، دو پارچه از تن‌پوش خود، یعنی یک قبای ابریشمی سبز و یک آرخالق^۲ قلمکار^۳ به خاتون‌جان هدیه کردند. محمد‌های از حضرت باب اجازه خواست که آن حضرت را از دست سواران آزاد کند. حضرت باب اجازه ندادند و در حقش دعا فرمودند.

محمد‌های از پیروان طاهره بود و در اجتماع بدشت به امر حضرت بهاء‌الله باغبانی و سرپرستی باغ جناب طاهره را به عهده داشت. خاتون‌جان در ایمان و ایقان، بی‌نظیر بود. او از مقام طاهره آگاه بود و با شوهر فداکارش در خدمت و فداکاری، هم‌عهد و هم‌پیمان بودند.

۱ - میانج: روستایی در استان مازندران

۲ - آرخالق: لباس کوتاه آستردار از جنس ترمه، مخمل، یا زری.

۳ - قلمکار: پارچه‌ای که بر روی آن نقش‌ها و گل‌ها با قلم نگارند.



تصویر ۱- قزوین در زمان قاجار

آرزوی خدمت

پس از اینکه جمعی از بایبان به همراه طاهره از عراق، اخراج شدند؛ به ایران آمدند. زمانی که طاهره و یارانش به قزوین رسیدند؛ خانواده‌ی فرهادی به استقبال ایشان رفتند. طاهره به خانواده‌ی فرهادی فرمود: ما اصحاب را به اینجا رساندیم؛ حال، دیگر پذیرایی آنها با شماست.



تصویر ۲- نقاشی کجاوه‌های ایرانی که طاهره با آن وارد ایران شد

در منزل فرهادی، سفره‌ی نعمت، گسترده گردید. خوراک‌های مفصل تهیه کردند و به خدمت یاران پرداختند. بایبان عاشق که با پای پیاده، با رنج و سختی،

راه دور و دراز را پیموده بودند؛ اندکی در خانه‌ی فرهادی استراحت کردند و منتظر بلایا و صدمات جدید شدند.

پس از مدتی که طاهره در قزوین ساکن شد؛ اتفاق ناگواری افتاد. عموی طاهره که مجتهد و امام‌جمعه‌ی قزوین بود به دست یکی از پیروان سید کاظم رشتی کشته شد. این اتفاق بهانه‌ای به دست دشمنان داد تا تعداد زیادی از بابیان را در قزوین به شهادت برسانند. طاهره نیز در منزل پدرش زندانی شد و ملاقات با او را ممنوع کردند. هیچ‌کس نمی‌توانست به آن خانه نزدیک شود و یاران و فدائیان طاهره در غم دوری از ایشان در سوزوگداز بودند.



تصویر ۳- خانه‌ای در قزوین، محل اقامت طاهره

در روزهای زندانی شدن طاهره در خانه‌ی پدرش، خاتون‌جان با روش‌های مختلف و پوشیدن لباس‌های گوناگون به دیدار طاهره می‌رفت. گاهی مانند یک گدا و گاهی در لباس زنان رخت‌شوی به بهانه‌ی شستن لباس‌های کثیف خانواده‌ی طاهره به منزل ایشان وارد می‌شد. گاهی هم مواد غذایی به طاهره می‌رساند. چون طاهره می‌دانست که نقشه‌ی قتلش را کشیده‌اند؛ غذاهایی را که در خانه به او می‌دادند؛ نمی‌خورد.

در آن مدّت، محمدّهای فرهادی در طهران بود. وقتی حضرت بهاء‌الله از زندانی شدن طاهره خبردار شدند؛ نامه‌ای خطاب به طاهره نوشتند و آن را به محمدّهای فرهادی دادند. به او گفتند: به خاتون‌جان بگو برای این‌که بتواند این نامه را در زندان به طاهره بدهد؛ خود را به لباس گدایان درآورد و به بهانه‌ی گدایی به در منزل برود و نامه را به طاهره بدهد. تو هم باید در منزل بایستی تا طاهره از منزل خارج شود. به محض خروج، فوراً او را به طهران بیاور. من دستور می‌دهم که یک نفر با سه رأس اسب تندرو، شبانه دم دروازه‌ی قزوین حاضر باشد. تو اسب‌ها را در خارج شهر در محل معینی قرار بده و طاهره را به آن مکان ببر و هر دو سوار بر اسب شده، از بی‌راهه به طهران بیاوید. سعی داشته باش که قبل از طلوع آفتاب به طهران برسی و به محض اینکه دروازه‌ی

طهران باز شد وارد شهر شوید و یکسره به منزل من بیایید. خیلی مواظب باش
که کسی به راز شما پی نبرد.

نجات طاهره از زندان

محمدّهادی از فرمان حضرت بهاءالله اطاعت کرد. به قزوین رفت و نامه را به همسرش خاتون جان داد. خاتون جان، لباسی کهنه شبیه گداها پوشید و به در خانه‌ی برغانی رفت و توانست نامه را به طاهره برساند. طاهره از نامه و نقشه‌ی فرار آگاه شد. به خاتون جان گفت: شما بروید؛ من هر چه زودتر به شما می‌پیوندم.

حدود یک ساعت بعد، تأیید رسید و نگهبان مراقب طاهره خوابش برد و او توانست خانه‌ی پدر را ترک کند و همراه با محمدّهادی فرهادی که در نزدیکی خانه، منتظرش بود؛ به خانه‌ی محمدّهادی برود. شب، طاهره به همراه محمدّهادی و یک نفر دیگر از قزوین خارج شد. در خارج شهر، سوار بر اسب به سمت طهران رفتند.

خاتون جان خانم به علّت عشقی که در دل نسبت به مولای عزیزش، حضرت اعلی داشت، برای انجام هر خدمتی آماده بود. زمانی که توانست در نجات طاهره، مسؤوّلیتش را با موفقیت انجام دهد؛ قلباً راضی و دل‌شاد بود.

ملا محمد برغانی، شوهر طاهره، و یارانش که شدیداً مراقب طاهره بودند؛ از ناپدید شدن ناگهانی او دچار حیرت شدند. بایان نیز که از اصل ماجرا خبر نداشتند؛ بسیار وحشت نمودند؛ زیرا فکر می‌کردند که طاهره را به شهادت رسانده‌اند. یاران خیلی زود از داستان فرار طاهره آگاه شدند؛ ولی دشمنان همه‌جا را به دنبال او می‌گشتند.

بعضی از مخالفان هم متوجه شدند که نباید با دوستانِ خداوند، دشمنی کنند؛ پس دست از دشمنی برداشتند و ایمان آوردند. از جمله‌ی این افراد که در آن روزها ایمان آورد؛ میرزا عبدالوهاب، برادر جناب طاهره بود.

شهادت پدر

پس از کشته شدن عموی طاهره، دشمنان منزل حاجی اسدالله فرهادی، پدر خاتون جان، را غارت کردند و او را کِشَانِ کِشَان به دارالحکومه بردند و به دست حاکم قزوین سپردند.

حاکم نیز میرزا اسدالله را زندانی نمود و شکنجه و عذاب کرد. چون شوهر طاهره، به این کار، رضایت نداد؛ به همین علّت عدّه‌ای از بایان دستگیر شده را با غُل و زنجیر، برای حکم نهائی به طهران فرستادند. باینکه حاجی اسدالله، بسیار ضعیف و مریض بود؛ به او رحم نکردند و آن مظلوم را هم به طهران فرستادند؛ ولی به همین علّت حاجی اسدالله در زندان طهران درگذشت. زمانی که بستگان و خانواده‌ی وی می‌خواستند جسدش را به آرامگاه شاه‌عبدالعظیم ببرند؛ به دستور همسر طاهره، دشمنان مانع شدند و به همین سبب وی را در بین راه، در امامزاده قاسم به خاک سپردند.

جام بلا

خاتون جان در زمانی که شوهر عزیزش در قزوین نبود؛ سرپرستی خانواده و دوستان را به عهده داشت. دشمنان، خانواده‌ی فرهادی را به خوبی می‌شناختند و کینه‌ی آنها را در دل داشتند. زمانی که از فرار طاهره آگاه شدند؛ با وجود اینکه می‌دانستند محمدهادی در منزل نیست؛ به خانه‌ی آنها حمله کردند. طلبه‌های^۴ مدرسه هم با دشمنان، همکاری کردند و با تمام وسایل ممکن برای ضرب و جرح، وارد منزل شدند و به زجر و عذاب آن خانواده‌ی بی‌پناه و بی‌گناه پرداختند.

چه واقعه‌ی وحشتناکی بود! زمانی که مرد خانه را نیافتند؛ هر چیزی را در منزل دیدند با خود بردند و به زجر و اذیت اهالی خانه پرداختند.

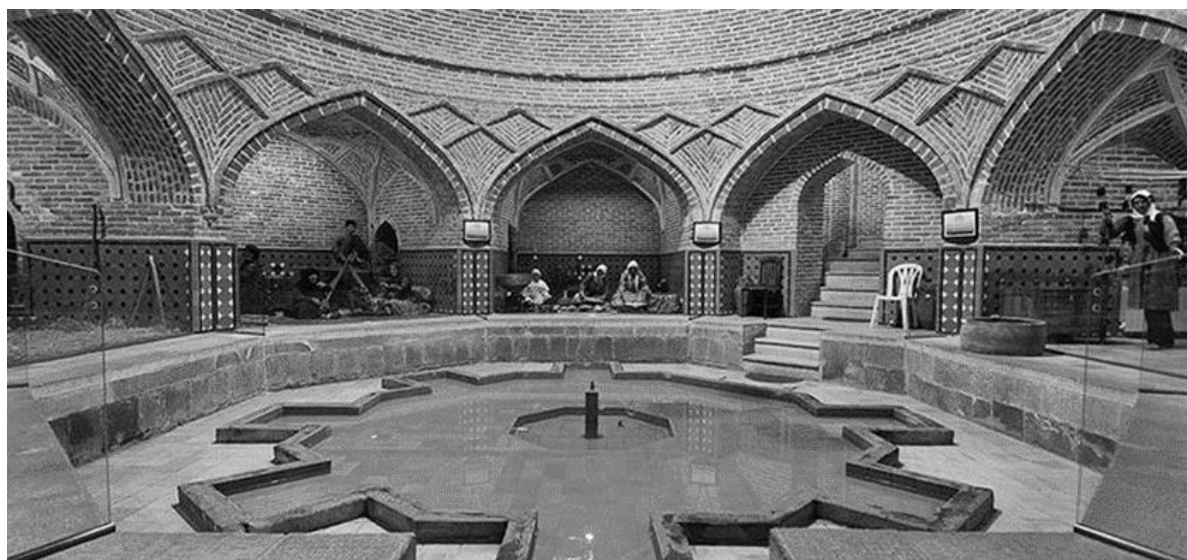
خاتون جان به ناچار خانه را ترک کرد و به اتفاق خانواده به یکی از خرابه‌های شهر قزوین به نام بقعه‌ی امامزاده احمد پناه برد. آن خانواده‌ی رنج‌دیده، چهار ماه در آن ویرانه و در کمال سختی زندگی کرد. آنها راهی برای

۴ - طلبه: جمع طالب که به معنای دانش آموزان علوم دینی است.

تهیه غذا و وسایل دیگر نداشتند. فقط گاهی دوستان و آشنایان و یا افرادی که ایشان را نمی‌شناختند و از ایمان قلبی آنها آگاه نبودند؛ به‌عنوان کمک به خانواده‌ای فقیر، غذای کمی به ایشان می‌رساندند.

مدت چهار ماه را با آن وضع دل‌خراش و نابه‌سامان به سر بردند. دیگر صبر کودکان تمام شد و گریه‌وزاری آغاز نمودند. مادر خردمند، آنها را به خانه خودشان برگرداند تا بلکه کم‌کم بتوانند زندگی عادی را شروع کنند؛ اما بازهم مزاحمان، مرتب به آنها دشنام و ناسزا می‌گفتند.

بالاخره پس از ماه‌ها صبوری، روزی تصمیم گرفتند به حمام بروند. وقتی که وارد حمام شدند یکی از دشمنان نزد مسؤول حمام رفت و گفت: با این کاری که انجام دادی دیگر هیچ‌کس به این حمام نخواهد آمد. چرا بایبان را به حمام راه داده‌ای؟ در نتیجه یک بار دیگر بر آن مظلومان هجوم آوردند و با اذیت و آزار، آنها را از حمام بیرون کردند. آن خانم محترم با آن ایمان قلبی و روح عالی با سربلندی و افتخار، ظلم و ستم را تحمل می‌کرد و به کودکان و بستگان خویش یاد می‌داد که بردبار و شکیبیا باشند.



تصویر ۵- حمام قجر در قزوین

حُسن خاتمه

کم‌کم اذیت و آزار دشمنان کمتر شد و خانواده‌ی فرهادی توانستند به زندگی عادی برگردند. تا چند سال پس از شهادت حضرت باب، آن خانم مؤمن با اخلاق رحمانی و چهره‌ی روحانی زندگی کرد. همچنان به خدمات امری مشغول بود و در جان‌فشانی در سبیل رحمان مشهور بود.

شوهر عزیزش، محمدهادی فرهادی، پس از واقعه‌ی بدشت ناپدید شد و فدای انتشار امر حضرت باب گردید.



تصویر ۶- بدشت

برادران فرهادی و بستگان مؤمنشان در سبیل الهی رنج‌ها بردند و صدمات زیادی تحمل فرمودند و از شهر تبعید شدند. تا آنکه دو نفر از برادران فرهادی که در کُند و زنجیر بودند؛ به شفاعت بعضی از تاجران طهران، آزاد شدند و به قزوین بازگشتند. دو برادر، بار دیگر به تجارت مشغول شدند. پس از آن خاتون - جان و خواهر کوچکش شیرین خانم که شریک بلایای او بود و بقیه‌ی اهل خانواده کمی آسایش یافتند. تا پایان زندگی‌شان در امر، ثابت و راسخ بودند و خانواده‌ی مؤمن و گران‌قدری از آنها باقی ماند.

خاتون‌جان در نامه‌های خود، ایمانش را به حضرت بهاء‌الله ابراز کرد. ایمان او در ساحت مبارک قبول شد. به دستور حضرت بهاء‌الله، نسخه‌ای از «قصیده‌ی عزّ و رقائیه»^۵ را برای خاتون‌جان فرستادند که بسیار باعث افتخار او شد. خاتون‌جان سواد عربی داشت و کتاب اقدس را با خط خودش می‌نوشت. خاتون‌جان در نوشته‌هایش از حضرت بهاء‌الله یاد می‌کرد. مدتی که در بغداد بود؛ نامه‌هایی خدمت حضرت بهاء‌الله تقدیم می‌کرد. الواحی نیز از طرف

۵ - قصیده‌ی عزّ و رقائیه: از آثار حضرت بهاء‌الله که به صورت منظوم است.

حضرت بهاء‌الله به افتخار این بانوی مؤمن نازل می‌شد. وی در سفری با دختر و دامادش در عکا به حضور حضرت بهاء‌الله مشرف گردید.

پس از صعود خاتون‌جان، حضرت بهاء‌الله زیارت‌نامه‌ای برای او نازل

فرمودند.

لوح البهاء

لوح مشهور به لوح البهاء به افتخار خاتون جان از قلم حضرت بهاء الله نازل شده است. این لوح، در زمان طغیان میرزا یحیی ازل و فساد و فتنه و اذیت و آزار آنان نسبت به حضرت بهاء الله، خطاب به مردان و زنان بهائی نازل شده است. قسمت اول لوح به زبان عربی است و قسمت دوم آن به فارسی نازل شده است. این لوح مبارک بسیار تأثیرگذار است.

«هَذَا لَوْحُ الْبَهَاءِ قَدْ نُزِلَ مِنْ جَبْرُوتِ الْبَقَا أَنْ اقْرَأُوا يَا مَلَأَ الْعُلَمَاءِ لَعَلَّ إِلَى سَمَاءِ الْأَمْرِ فِي هَذَا الْهَوَاءِ تَرْتَفُونَ وَعَلَى أَمْرِ رَبِّكُمْ الرَّحْمَنِ تَسْتَقِيمُونَ»^۶ ...
ای بندگان من و مرایای جمال من^۷ اگر یافتید نفسی را این که قادر باشد که الماس را حل نماید و جریان دهد؛ پس بنویسید آنچه از سماء عز تقدیس، نازل شده به مداد الماسیه و نشر دهید او را در هر بلاد تا آنکه آثار الهی در بین عباد انتشار یابد و اگر نیافتید و قادر بر او نگشتید؛ پس

۶ - ترجمه: این لوح بهاء است که از جبروت بقا نازل شده است. آن را بخوانید ای جماعت علما شاید

که در این هوا به سوی آسمان امر بالا روید و بر امر پروردگار رحمان مستقیم باشید.

۷ - مرایای جمال: آینه‌هایی روبروی زیبایی حضرت بهاء الله

بنویسید این کلمات بدیع منیع را به مداد ذهب^۸ خالص و بفرستید به
مدینه‌ها و دیارهای من که شاید اهل دیار به جمال مختار راه یابند و
هدایت شوند...»

(گنج شایگان؛ ص ۴۱)

فهرست منابع

- ارباب، فروغ؛ اختران تابان، جلد اول؛ دهلی نو: مؤسسه چاپ و انتشارات مرآت؛ چاپ سوم، ۱۵۶ بدیع [۱۹۹۹ میلادی].
- اشراق خاوری، عبدالحمید؛ گنج شایگان؛ طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری؛ ۱۲۴ بدیع.
- افغان، ابوالقاسم؛ عهد اعلیٰ؛ آکسفورد: one world؛ بی تا.
- زرنندی، نبیل؛ مطالع الانوار، دهلی نو: مؤسسه چاپ و انتشارات مرآت، ۱۶۶ بدیع.
- سمندری خوشبین، پیوش؛ طراز الہی؛ اُنتاریو(کانادا): مؤسسه معارف بهائی، ۱۵۸ بدیع.
- گھرریز، هوشنگ؛ قهرمانان عصر رسولی، جلد دوم؛ لندن: نشر بدیع؛ ۱۶۴ بدیع [۲۰۰۷ میلادی].
- محمدحسینی، نصرت اللہ؛ حضرت باب؛ اُنتاریو(کانادا): مؤسسه معارف بهائی، ۱۵۲ بدیع.

- محمد حسينى، نصرت الله؛ حضرت طاهره؛ اُنتاريو (كانادا): مؤسسہ معارف
بھائی، ۱۵۷ بدیع.

خاتون جان خانم به خاطر عشقی که در دل نسبت به مولای عزیزش،

حضرت ربّ اعلیٰ، داشت؛ برای انجام هرگونه خدمتی آماده بود.

زمانی که توانست در نجات جناب طاہرہ، مسؤلینش را با موفقیت انجام

دہد؛ از این لحاظ قلباً راضی و دل شاد بود.